

کنج برپایه

قسمت
دوم

شادی در نگاه مولانا

یاسر ملکی



دکتری الهیات و پژوهشگر حوزه ادبیات عرفانی

اشاره

در شماره قبل به سه عامل در تولید شادی در نگاه مولوی اشاره کردیم که عبارت بودند از: عشق، پایدار، وصل به نیکان و زندگی در حال. در این شماره سایر عوامل را مورد بحث قرار می‌دهیم.

شادی به روایت مولانا
قطع وابستگی

«وابستگی» ضد «وارستگی» است. مولانا در مقام توصیه برای رهایی از چنگال وابستگی‌ها، تعبیر زیبایی «فطام» را به کار می‌برد. این تعبیر به دورمای اشاره دارد که کودک از وابستگی به شیر رها می‌شود و به غذاهای کامل‌تر و شیرین‌تر رو می‌آورد. فراتر از روند تکاملی جسم، در سیر روحی نیز این روند وجود دارد. یعنی شخص در هر مرحله با گسست از ورطه تعلقات، وارد مرحله بالاتر می‌شود. در واقع مولانا این‌طور نتیجه می‌گیرد که زندگی روندگان راه تعالی شبیه به مراحل رشد جسمی در کودکان است. یعنی شرط ورود به لذت‌های شیرین‌تر و شادی‌های بیشتر، خروج تدریجی از وابستگی‌هاست. بارها شدن از کمند وابستگی‌ها، به سرعت جریان روح افزوده می‌شود تا جایی که در درون سیل خروشان تشکیلی می‌شود که هیچ خار و خاشاکی قادر به آلوده کردن آن نیست و این راز شادمانی عرفاست^{۱۲}:

دایه‌ای کو طفل شیر آموز را

تابه نعمت، خوش کند پد فو ز را

گریبند راه آن پستان براو

بر کشاید راه صد پستان براو

چون که پستان شد حجاب آن ضعیف

از هزاران نعمت و خوان و رغیف

شمشیرها در غلاف می‌رفتند و اختلاف‌ها و درگیری‌های خانمانسوز پدید نمی‌آمدند. نتیجه اینکه کلام انسان، کارکردی دوگانه دارد: هم می‌تواند آتش شوق و محبت را شعله‌ور سازد^{۱۴} فضای زندگی را به سوی شادی و امید سوق دهد، و هم موجب کینه‌توزی و تیرگی روابط شود. این به ما بستگی دارد که چه نسبتی با زبان برقرار کنیم و در تربیت آن، تا چه میزان اهل جدیت و کوشش باشیم:

ای زبان هم کج بی پایان تویی

ای زبان هم رنج بی درمان تویی^{۱۵}

تدبیر امور

زندگی با امامت عقل، لذت دیگری دارد. به میزانی که خرد را بر زندگی حاکم می‌کنیم، از افراط‌ها و تفریط‌های رنج‌آور نجات می‌یابیم. اما رسیدن به این مهم کاملاً به نوع انتخاب‌ها و مواجهه انسان با امور زندگی بستگی دارد. «تدبیر» که مهم‌ترین و اساسی‌ترین کاربرد عقل به‌شمار می‌آید، به معنای تنظیم امور و ترتیب کارها و سامان دادن امور به بهترین نحو و استوارترین سازوکار است. تدبیر امور نقطه مقابل «تعجیل» است. تدبیر با پیگیری تدریجی امور و تأمل در سرانجام امور و کارهای زندگی معنا پیدا می‌کند. مولانا در مواقعی نیز به نکوهش از جاهلان و افراد احمق می‌پردازد. این جهالت به معنای فقر

زبان پاک

برخلاف گمان برخی که نقش کلمات را دست کم می‌گیرند و با بی‌پروایی تمام کلمات را به کار می‌بندند، آن‌ها از قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردارند و تغییرات قابل توجهی را در حیطه روابط به وجود می‌آورند. تمامی جنگ‌ها و صلح‌هایی که در تاریخ بشری اتفاق افتاده‌اند، حاکی از حوادثی هستند که در آن‌ها دو یا چند نفر از انسان‌ها، با هم به مبادله واژه‌ها و عبارت‌هایی پرداخته‌اند و براساس آن، تصمیمی را مشخص و آن را عملی کرده‌اند. واقعیتی که به خوبی نشان می‌دهد، زبان از قدرت جریان‌سازی بالایی برخوردار است. به خصوص به ازای وسعتی که در میدان نقش افراد ایجاد می‌شود، دامنه تأثیرات کلمات هم افزایش می‌یابد. عملکرد حاکمان در طول تاریخ و نفوذشان در تولید جریان‌های اجتماعی شاهدهی بر این مدعاست.

تردیدی نیست اگر کلام فردی زورگو در مسیر درستی به جریان می‌افتد، بسیاری از

علمی و اطلاعاتی نیست که کسی از طریق آموزش و مطالعه کتاب‌های علمی بتواند آن را برطرف کند. بلکه از نوع جهالت علمی است که حتی افراد متخصص نیز در دام آن اسیر می‌شوند. این نوع از جهالت به معنای روگردانی از قواعد تعالی و گام نهادن در مسیری است که شخص را به وادی‌های ظلمت و تاریکی می‌کشاند. جاهل کسی است که «خنده نفس» را به «دشنام خرد» ترجیح می‌دهد و حاضر به گذشتن از جاذبه‌های صوری و موقتی نیست. در حالی که خرد با نظم بخشیدن به شبکه کشش‌ها و انگیزه‌ها، بهترین گزینه‌ها را برای انتخاب فرد در اختیارش قرار می‌دهد^{۱۰}:

این تانی از پی تعلیم توست
که طلب آهسته باید بی سگست
جویکی کوچک که دائم می‌رود
نه نجس گردد نه گنجد می‌شود
زین تانی زاید اقبال و سرور
این تانی بیضه، دولت چون طیور^{۱۱}

بخشش واقعی

بخشش از خصلت‌های نیکویی است که کارکردی دوسویه دارد. بخشنده‌ای که دارایی‌های مورد علاقه‌اش را به دیگران می‌بخشد، هم به نیاز روانی‌اش پاسخ می‌دهد و هم جامعه را از این بخشش بهره‌مند می‌سازد. مولانا در باب سخاوت آموزه‌های مهمی دارد. از نظر او، بخشش گاهی مقبول و زمانی مردود است. زمانی که شخص دارایی‌اش را با انگیزه‌های کاملاً خیرخواهانه و به قصد خیررسانی به دیگران می‌بخشد، از این بخشش به بهره اخلاقی بالایی می‌رسد. زیرا با این کار خود را از کمند دل‌بستگی‌ها و تعلقات روح‌فرسا نجات می‌دهد و به شادی حقیقی می‌رسد. البته این بخشش واقعی مراتبی دارد. از بذل مال آغاز می‌شود و به بذل جان می‌رسد که عالی‌ترین نوع سخاوت است. لذا

بین مراتب بخشش با مراتب شادی درون رابطه وجود دارد. به میزانی که موضوع سخاوت ارزش بالاتری داشته باشد، شخص به آرامش و انفتاح قلبی بیشتری می‌رسد و بالطبع لذت معنوی عمیق‌تری را تجربه می‌کند:

آن درم دادن، سخی را لایق است
جان سپردن، خود بخای عاشق است
نان دهی از پهر حق، نانت دهند
جان دهی از پهر حق، جانت دهند^{۱۲}

بالاترین سخاوت‌ها، سخاوت بر جان خویش است و بهترین بخل‌ها، بخل بر خویش و جالب اینکه این دو ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. سخاوت به یکی عین بخل به دیگری است و بخل به یکی، عین سخاوت به دیگری. کسی در دادن به تن، اهل سخاوت است و چرب و شیرین او را دائماً فراهم می‌آورد و در واقع با این کار به جان خود بخل می‌ورزد و آن را زار و نحیف می‌کند. همه ریاضت‌های شرعی، سخاوتی است در حق جان و بخلی است در مورد تن. وقتی شخص چنین سخاوتی در حق جان‌ش می‌کند، آن‌گاه عالم بیکرانی می‌بیند و وارد تجربه معنوی جدیدی می‌شود [کمپانی زارع، ۱۳۹۴: ۲۰۹].

پند من بشنو که تن بند قوی است
کهنه بیرون کن گرت میل نوی است
لب بپند و کف پز ز پرگشا
بخل تن بگذار و پیش آور سخا
ترک شهوت‌ها و لذت‌ها سخاست
هر که در شهوت فروشد بر نخاست [...]۱۳
تابینی عالم جان جدید
عالم بس آشکار ناپدید^{۱۴}

خیال خوش

نیروی خیال در اندیشه مولانا ماهیت سیال و دووجهی دارد. سیال به این معنا که بستر عظیم و بیکرانی است که جهان با همه اتفاقات و رخدادهایش بر آن استوار است و هر جنگ و صلحی در عالم از این نیرو ناشی می‌شود. در نظر این عارف، هر

آنچه از انسان به ظهور می‌رسد، اعم از قهرها و مهرها، صلح‌ها و جنگ‌ها، دوستی‌ها و دشمنی‌ها و غیره، مبتنی بر تصویری است که بر صفحه خیال ظاهر شده و سپس صورت عینی به خود گرفته است. چنین نیرویی به تعبیر مولانا، «نیست‌وش» است؛ یعنی به حس ظاهر وجود خارجی ندارد، ولی منشأ افعال و حرکات آدمی در درون آدمی است. جالب اینکه حتی داورهای ما درباره دیگران متأثر از همین زمینه‌های ذهنی و روحی است و در هر کس می‌توان جلوه‌هایی از کفر و ایمان را یافت. اگر انسان خیالات خوش و زیبا داشته باشد، نیرو و توان درونی او فزونی می‌گیرد. به قدرت شگفت‌انگیزی دست می‌یابد و می‌تواند تغییرات شگرفی را در محیط اطرافش ایجاد کند.

مولانا در حکایتی بیان می‌کند که اگر حق تعالی تو را در میان مار و عقرب، اما با خیالات خوش مشغول بدارد، این مار و عقرب با تو انس می‌گیرند. زیرا خیال در واقع کیمیایی است که بدی‌ها را به خوشی و خوبی تبدیل می‌کند. حتی «صبر» که ذاتاً تلخ است، بر اثر خیال خوب و خوش، شیرین و دلپذیر می‌شود. زیرا که در حال، خیال‌رهایی از بند غم و گرفتاری پدید آمده است و این پیدا شدن خیالات خوش نیز از ایمان فرد سرچشمه می‌گیرد:

آدمی را فربهی هست از خیال
گر خیالاتش بود صاحب جمال
در میان مار و کژدم گرتورا
با خیالات خوشان دارد خدا
مار و کژدم مرتورا مونس بود
کان خیالت کیمیای مس بود
صبر، شیرین از خیال خوش شدست
کان خیالات فرج پیش آمدست^{۱۵}

منابع

۱. مولوی. مثنوی معنوی
۲. کمپانی زارع، مهدی (۱۳۹۴). مولانا و اخلاقی زیستن. تهران: نشر نگاه معاصر.

پی‌نوشت‌ها

۱. ادیب و شاعر آمریکایی
۲. گر هزاران دام باشد در قدم چون تو با مایی نباشد هیچ غم (دفتر اول ۳۸۷)
۳. دفتر سوم ۳۷۶۶-۳۷۶۲
۴. لنگری از گنج مادون بسته‌ای بر پای جان تافروتر می‌روی هر روز بر قارون خویش (غزل ۱۲۴۷)
۵. دفتر ششم ۳۴۲۰-۳۴۲۲
۶. عشق از ماده «عشق» گرفته شده و آن گیاهی است بی‌ریشه به نام «لیلاب» که چون بر درختی پیچد، آن را بخشکند. عشق صوری، درخت جسم صاحبش را خشک و زرد می‌کند، اما عشق معنوی، بیخ درخت هستی اعتباری عاشق را خشک می‌سازد و او را می‌میراند.
۷. هر چه جز عشق خدای احسن است گر شکر خواری است آن جان کندن است چیست جان کندن سوی مرگ آمدن دست در آب حیاتی نازدن (دفتر اول ۳۶۸۸-۳۶۸۶)
۸. دفتر اول ۲۳-۲۴
۹. مولانا در غزلیات شمس خود را در زمره طبیبانی می‌داند که با اقتدا به عیسی نبی (ص) دل‌های مرده را احیا می‌کنند و آنان را به چرخه زندگی حقیقی بازمی‌گرداند:
۱۰. طبیبیم، فصیحیم که شاگرد مسیحیم بسی مرده گرفتیم در او روح دیدیم طبیبان الهیم زکس مزد نخواهیم که ما پاک سرشتیم نه طماع و پلیدیم (غزل ۶۶۷)
۱۰. رباعیات ۱۰۵۲
۱۱. دفتر اول، ابیات ۱۳۴-۱۳۳.
۱۲. چون به غایت تیز جو گردد روان غم نباید در ضمیر عارفان (دفتر دوم ۳۳۰۱)
۱۳. دفتر سوم ۴۶-۴۹
۱۴. غلام آن کلامت که آتش افروزد نه آب سرد زند از سخن بر آتش تیز (حافظ)
۱۵. دفتر اول ۱۷۰۲
۱۶. گفت پیغمبر که احق هر که هست او عدوی ماست غول رهن است هر که او عاقل بود او جان ماست روح او و ریخ و ریجان ماست عقل دشنام دهد من راضی‌ام زآنکه فیضی دارد از فیاضیم نبود آن دشنام او بی‌فایده نبود آن مهمانی‌اش بی‌مائده احق ار حلوا نهد اندر لیم من از آن حلوی اواندر تبم (دفتر چهارم ۱۹۴۷-۱۹۵۱)
۱۷. دفتر سوم، ابیات ۳۵۰۸-۳۴۹۴
۱۸. دفتر اول، همچنین:
۱۹. چشم کوران را عثار سنگلاخ (دفتر دوم ۳۶۴۰)
۱۹. دفتر دوم ۱۲۷۰-۱۲۷۹
۲۰. دفتر دوم ابیات ۵۹۴-۵۹۷

پی‌نوشت‌ها برای قسمت اول (در شماره ۵۶ از شماره ۱ تا ۱۱) و مابقی برای قسمت دوم این مقاله می‌باشد.